

انقلاب نوین جهانی

استوار بر

پایه های مادی - تکنیکی

جهان واقعا موجود

تهیه و تدوین: ک. رحمانی

در شرایط جهان کنونی، علوم، بویژه علم جامعه شناختی در سطح فوق العاده ای برای شناخت پدیده های اجتماعی بر متدلوژی دیالکتیکی شناخت که می بایست انتظار می رفت، نه تنها دیگر تکیه نمی کند، بلکه کارایی و اهمیت دیالکتیک بمثابه تئوری شناخت در آن کاربردی ندارد.

منطق دیالکتیکی شناخت جهان عینی نه به دلیل اینکه این اسلوب کهنه و وازده شده، بلکه بیشتر به آن دلیل که امکان ارزیابی وضع کلی علوم فلسفی معاصر و نیز جهان بطور کلی از متدلوژی عملی شناخت ندارد حذف شده است.

منطق دیالکتیکی، معاصرترین و منطبق ترین شکل شناخت واقعیات جهان عینی، عالی ترین فرهنگ تفکر فلسفی و تجلی عقلانیت ذهنی ساختمان واقعیت عینی است. با کمال تأسف، متدلوژی دیالکتیکی، امروز در پراتیک اجتماعی به دلیل منطقی و عقلانی نبودن اوضاع کنونی جهان به کار گرفته نمی شود و علوم اجتماعی معاصر در شکل مزمن آن توسط پست مدرنیسم مقصر شناخته می شود. پست مدرنیسم از تلاش ایجاد تئوری واحد همه جانبه شناخت جهان طفره می رود و در برابر خود چنین وظیفه ای را هم قرار نمی دهد. بر همین اساس علوم اجتماعی امروز و حتی شخصیت های معتبر علمی جهانی، توانا به دخالت دادن واقعیت عینی در تمامیت آن، درک تاریخ بشری بمثابه روند واحد پیش رونده تکامل نیروهای مولده و مناسبات اجتماعی، استنتاج منطقی ضرورت گذار جامعه بشری به کیفیت نوین نیستند.

تئوری اجتماعی امروزه به موضوعات استثنایی، به پژوهش پارامترهای جداگانه ساختارهای اجتماعی، به انبوه مسائل روانشناسی و شخصیت ها پیوند داده شده است. شناخت علمی معاصر در اسلوب کمی- آماری، به نکته پردازی های رقیق پوپلیستی سقوط می کنند و ته مانده های خشک عرفان و ضدخردگرایی بمثابه راه حل پیشنهاد می شوند. خودداری از شناخت سمتگیری شده جهان به لحاظ جهان بینی، عملکردی که اشکال شعور را انتگرال می کنند، در انحصار مذهب می گذارد، نکته اصلی همه تجدید نظرکنندگان اندیشه های علمی پیشرو سابق، در اعتقاد آن ها در شناسایی ناتوانی عقل در درک درست تاریخ و در عمل تأثیر در روند آن است.

وجه مشخصه بحران ژرف علوم معاصر، امتناع آن از پیگیری و فراگیری جامع تفکر علمی است و آن را آنطور که کارل مارکس نوشت، می توان از رموزات غیبی پراتیک اجتماعی معاصر دانست. کاربرد منطق دیالکتیکی در راستای تحلیل تضادهای جهان کنونی، ارزیابی راه حل ها و تحقق عملی آن ها در شرایط کنونی بسیار مبرم هستند.

متدلوژی شناخت بطور کلی و در ویژگی های بررسی و تحقیق پروسه های اجتماعی، تفکر تکنیکی صوری انتزاعی نیست و ارتباط تنگی با ویژگی های موضوع - جامعه قابل شناخت و عامل شناخت تاریخی، دارد. اما مخالفین این اسلوب شناخت دیالکتیکی اساس آن را در «روانشناسی دترمینیسم» و نه بر شناسایی آگاهی علمی، بلکه بر شناسایی دورغین شعور (علمی) با خاصیت عالی سازمان یافته ماده متکی استوار می کنند. از دید این «منطق»، ماده و شعور که بمثابه دو مفهوم به غایت مشترک هستند، یکی می شوند.

برخی از مخالفین که در گذشته با انتقاد از دیالکتیک مارکسیستی به دیالکتیک مارکس رسیده بودند و باز با انتقاد از دیالکتیک مارکسیستی از آن جدا شدند، به آنجا رسیدند که گویا مارکس، انگلس و لنین در منطق بی سواد بوده اند و چون خود را فارغ از منطق و جامعه شناختی دیالکتیکی می دانند، بدون شرم خود را افراتراز کلاسیک ها قرار می دهند.

به نظر این مخالفین، جامعه بشری نه با تعویض قانون صورتبندی اجتماعی- اقتصادی تحول می یابد، بلکه با پرنسیب مدرن «پیش از - اکنون - پس از» یعنی جامعه ما قبل (جامعه ماقبل بشری) به جامعه (بشری) و سرانجام به پست جامعه - فراجامعه (فرا بشری) تحول می یابد. مفهوم «مردم» در شکل بشری آن تعهد جامعه شناسانه را از دست می دهد. یعنی کیفیت همبود تاریخی در جامعه مفروض جایی برای طبقه وجود ندارد، بویژه برای طبقه کارگر، هرچند که کارگر و طبقه آن وجود داشته باشد. این اندیشه بر این باور است که طبیعت بیولوژیکی انسان ضد کمونیستی است (برای اینکه کمونیست ها ایده مالکیت خصوصی ابدی را نمی پذیرند)، طبیعت انسان حاوی ژن ثروت اندوزی و مستعد به سوداگری است. انسان ها شبیه حیوان ها هستند و گویا از آغاز برای شکل فعالیت های تجاری کثیف ساخته شده و از آن در هیچ حالتی رهایی نمی یابد، چون که این مسئله حالت طبیعی وی است.

برخی مخالفین دیگر، (مانند آن . یاکوفل ضد کمونیست شده) آموزش مارکسیستی را «مذهب شبه علمی» و پدیده ای کاملا ایدئولوژیکی می دانند که با علم هیچ وجه مشترکی نداشته است، اگرچه مدعی علوم عالی بوده باشد. این مخالفین، نظام اجتماعی شوروی را نیز به دلیل اینکه اقتصاد بازار را تعمیم نداده است، موجب «شکست مارکسیسم» و باعث «بحران» آن می دانند.

کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم «بیان معقولانه دیالکتیک» را ننوشته اند، هر چند کارل مارکس و لنین قصد انجام این امر را داشتند. اما باید گفت که آثار علمی و تجسم عملی اندیشه های دیالکتیکی آنان باقی مانده است.

در این رابطه لنین تذکرمی دهد که کارل مارکس کتاب درسی خاصی در زمینه منطق دیالکتیک ننوشته، اما در عوض منطق «کاپیتال» را بجای گذاشت. لنین هم همچنین دستورالعمل تفکر دیالکتیکی را ننوشت، اما اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تاسیس کرد.

«شکست موقت» سوسیالیسم، دلیلی علیه منطق دیالکتیکی - ماتریالیستی نیست. دیالکتیک ماتریالیستی پیوندی ناگسستنی با درک تاریخ بمثابه پروسه طبیعی - تاریخی و خود رشدی جامعه انسانی دارد. سطح حاصله تکامل تولیدی، نیروی آفرینندگی انسان، وسایل ارتباطی و اطلاعاتی امکان رخنه ضروری در «جهان خرد»، به هدایت آگاهانه پروسه تاریخی را می دهد. خرد تاریخ باید از حالت «درخود» به حالت «برای خود»، از ستم بیرونی به رهایی آگاهانه خود ساماندهی در آید. در ارتباط با هومانسیم نیز، پیوند آموزه های مارکسیستی و هومانسیم ناگسستنی است. بیهوده نیست که مارکس در پروسه شکل گیری و تحول تئوری خود، نظرات خویش را در عمل هومانسیم خواند. مارکسیسم هومانسیم در عمل است. مارکسیسم حکم تئوری تکامل اجتماعی را دارد که تحقق ایده های هومانیمی را نشان می دهد.

احیاء سرمایه داری در شوروی سابق، زیگزاگ پیشرفت، پسرقت حرکت تاریخ و فعالیت مرکزی ضد انقلاب جهانی است. پسرقت اجتماعی - تاریخی توام با نیرومندترین انحطاط شعور اجتماعی، از جمله تفکر علمی بود.

برخی مخالفین مانند زینویف نویسنده کتاب «مرگ کمونیسم روسی» بر آن است که «کمونیسم روسی» هیچگاه با آموزش دو فاز کمونیسم مطابقت نداشته است. این عدم تناسب را وی و همقطاران او (که از نقطه نگر لیبرال های معاصر می نگرند) در آمیختگی سیستم ارزش ها از عرصه های معنوی به مادی می دانند. آن ها در عمل به جنبه مادی زندگی کم

بها می دهند. علاوه بر آن به نظراین مخالفین در اتحاد شوروی سوسیالیستی پیش بینی های کلاسیک های مارکسیسم درباره محو طبقات، دولت، تولید کالایی، پول و غیره تحقق نیافته است.

ولی کلاسیک ها هیچگاه در نگر نداشتند که آن ها را در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم (در فاز پایین کمونیسم) برچینند. البته در این راه اشتباهات نابخردانه ناممکن نیست. این مسئله را هم باید در نظر گرفت که مخالفین هیچ چیز قانع کننده و روشنی در امر بالا نمی دیدند. زیرا در نگر آن ها « زمان ایدئولوژی واحد و یکپارچه بزرگ گذشته است» و بجای آن چیزی غیر ایدئولوژیکی، ضد ایدئولوژیکی و فرا ایدئولوژیکی خواهد بود و این هم چیزی جز پست مدرنیسم نیست.

در اینجا است که برای آنان چیزی جز موافقت با ایدئولوژی بورژوازی معاصر و پذیرش ایده جامعه مدنی نمی ماند. برخی دیگر براین عقیده هستند که مارکسیسم را باید از عرصه «جهان بینی روسی» بیرون آورد، چون که آن را دیگری تصرف کرده است و آموزش آن همانا هم سطح و برابر با دیگر ایده های نظیر آن است. برای مارکسیسم - لنینیسم بیرون آمده از عرصه های «جهان بینی روسی»، پایه ایده ای که بتواند جای آن را اشغال کند، لازم است. اینکه مدعیون تئوریک به جای آن دیده شوند، وجود ندارد. خاصه در نقش تئوری آینده، هرگونه مدل پست مدرنیستی: جوامع پست مدرنیستی، پست اقتصادی و اطلاعات و نظایر آن، مدعی باشند.

در حقیقت در این مورد سوسیالیسم خرده بورژوازی که از آغاز کوشید سوسیالیسم را با تولید کالایی و مبادله پیوند دهد، دچار بحران است. در دوران ما سوسیالیسم خرده بورژوازی خود را به کسوت «سوسیالیسم بازار»، «سوسیالیسم تولید کالایی»، «تئوری سوسیالیستی ارزش» و غیره آراسته است. نمایندگان آن عنوان «هوداران کالا» را کسب کرده اند.

پیروزی تاکتیکی بر نظام اجتماعی جدید به بهای بس هولناکی خریده شد. این پیروزی انحطاط و پایان حیات بشریت را تهدید می کند و تضادهای حل نشدنی جهان کنونی را افزایش می دهد. حل این تضادها در کاهش اندیشه های علمی جهانی و عملکردهای سیاسی نیست. جهان به فزونی نسبی نیروهای مولده گرفتار است.

طبقات بسیار مرفه از مصرف زیاده از حد در عذاب است و سه چهارم باقی مانده بشریت از فقر، گرسنگی، بیماری و بی قانونی رنج می برد. غلبه بر پس رفت در تکامل اندیشه اجتماعی و بازگشت به دیالکتیک ماتریالیستی در حکم سرآغاز انجام و تکمیل پروسه های احیاء شده در واقعیات است. تا آنجا که به تئوری علمی سوسیالیسم مربوط است، این تئوری ساختن جامعه سوسیالیستی بر دیگر پایه اقتصادی را در نظر دارد.

بنیان گذاران مارکسیسم و لنینیسم برخلاف دوران انتقالی آن، ساختمان سوسیالیسم را برپایه خود آن، نه با تولید کالایی و قانون ارزش مرتبط ساختند، بلکه برعکس آن ها چنین امکانی را نفی کردند. بهر حال چنانچه **پایه های مادی-تکنیکی** بوجود آمده در جامعه در راستای **اجتماعی کردن** ابزار تولید و رشد طبق برنامه در خدمت جامعه بشری برپایه برنامه های مدون درآید، آنگاه انقلاب نوین جهانی بطورگریزناپذیری بر گلوبالیزاسیون امپریالیستی غلبه خواهد کرد. اندیشه دیالکتیکی باید این تحول عظیم را به لحاظ تئوریک و ایدئولوژیک تدارک ببیند.

برای شناخت و درک واضح حرکت تاریخ، علل مستدل و مشروعیت آن، حدود و پایان ناگزیر پروسه های احیاء شده، فرهنگ عالی تفکر علمی ضرور است. منطق دیالکتیکی به شناخت هم زیگزاگ های پروسه تاریخی و هم پدیده های تیرگی شعور و آگاهی، و در عین حال نه تنها به درک، بلکه به حل تضادها، یافتن راه حل برای جهان و آنگاه تحقق بخشیدن به بررسی پاسخ حقایق یافت شده در عمل یاری می رساند.